

در گفت‌وگو با مهدی آگاه مطرح شد

در یک خیانت بزرگ شرکت کردم!

آمد؟ و این تجربه چگونه می‌تواند به آینده بازار پسته ایران کمک کند؟ برای پاسخ به این سؤال، مجدداً با مهدی آگاه به گفتگو نشستیم، گفتگویی که اگرچه به بهانه پسته بود اما به مباحث جدی‌تر و مفاهیم عمیق‌تری چون تفاوت منافع ملی و منافع شخصی، مرز بین خدمت و خیانت و مشکلات ساختاری اقتصاد کشور انجامید. مواضع متفاوت و تأمل برانگیز مهدی آگاه در این مصاحبه خواننده دارد.

حمید فیضی
دبیرکل انجمن پسته ایران

از آخرین مصاحبه ماهنامه پسته با مهدی آگاه دو سال می‌گذرد. مصاحبه مزبور عمدتاً بر محور تجزیه و تحلیل تاریخچه پسته ایران در بازار اروپا استوار بود؛ بازاری که اکنون چندان چیزی از آن باقی نمانده و در دو سال گذشته نیز به دلایل متعدد، افت قابل توجهی را در آن شاهد بوده ایم. اگر چه شواهد موجود بیانگر علاقمندی مجدد شرکتهای اروپایی برای بازگشت به پسته ایران است اما به نظر نمی‌رسد که دوران طلایی صادرات پسته ایران به اروپا در دهه نود میلادی، مجدداً تکرار گردد و شاید بی‌راه نباشد که بگوییم خاطرات پسته ایران در بازار اروپا را تنها باید در تاریخ جستجو کرد. اما سوال پیش رو آن است که تجربه این بازار به چه کار آینده خواهد

من فکر نمی‌کنم شکمی باشد که کدام امن‌تر است. ما مدیریت نفت‌مان را در دست گرفتیم و کمک هم کردیم که قیمت آن بالا برود اما به جای آنکه برداشت را کاهش دهیم، افزایش دادیم و این منابع (یعنی نفت و گاز) را به دو طریق صرف تخریب کشور کردیم.

چگونه؟

به دو طریق. اول آنکه با صادرات زیاد نفت مقدار زیادی ارز و دلار به دست دولت می‌رسید. دولت هم مراجعه می‌کرد به بانک مرکزی و دلارها را به بانک می‌فروخت. بانک مرکزی دلارها را می‌گرفت و به پشتوانه این دلارها اسکناس چاپ می‌کرد و به دست دولت می‌داد و دولت اسکناس‌ها را صرف گسترش بدنه کارمندی خودش می‌کرد. نهایتاً این پول به دست مردم می‌رسید و تقاضا برای کالا زیاد می‌شد. اما کالای جدیدی تولید نشده بود و این تقاضا موجب بروز تورم وحشتناک بود. پس بانک مرکزی برای جلوگیری از این تورم، دلار را اجباراً آنقدر ارزان می‌فروخت که برای همه ی آن مشتری پیدا کنند. پس به جای اینکه کفش تولید شود، واردات کفش را با صرفه می‌کردیم. به جای اینکه لباس تولید شود آن را با ارز ارزان وارد می‌کردیم. یعنی ترجیح می‌دادیم که خانه هامان آباد و پرکالا باشد ولی در عوض فرزندان مان بیکار و کار تولیدی نصیب جوانان کره و چین گردد.

همین مکانیزم، ابزار تخریب منابع آب زیرزمینی را فراهم آورد. به عنوان مثال رفسنجان منطقه‌ای بسیار حاصلخیز بوده و کشاورزان با تجربه و فهمیده‌ای داشته که اقتصاد و تجارت بین‌المللی را می‌فهمیدند. در این منطقه در مقابل سیصد قنات که موجود بوده در مدت ۱۵ تا ۲۰ سال یعنی از سال ۱۳۳۵ که اولین دستگاه حفاری عمیق وارد کرمان شد تا ۲۰ سال بعد، چیزی حدود ۱۰۰ چاه یا کمتر با بیشتر به قنات اضافه می‌شود. این تا زمانی بود که هنوز نتوانسته بودیم ثروت نفت را تبدیل کنیم به محلی برای هزینه، یا دولت‌هایمان صلاح نمی‌دانستند که ثروت را هزینه کنند. اما از زمانی که ثروت را هزینه کردند تخریب منابع آبی سرعت گرفت و در مدت نه چندان درازی هزار حلقه چاه جدید در همان جلگه حفر گردید.

اگر این دیدگاه بر ایران حاکم بود امکان نداشت سه هزار سال فرهنگ در این سرزمین دوام بیاورد. فرهنگ ایران ۴۰۰ سال زیر حکومت خلفا بوده، چند صد سال زیر حکومت مغول و بازماندگان مغول بوده، ۲۰۰ سال زیر حکومت یونان بوده و دوباره در همان محل جغرافیایی سر بر آورده است. اما امروز داریم با تلقی دارایی‌هایمان به عنوان درآمد، بنیاد تمدن را در این سرزمین ویران می‌کنیم. برای کارهایی که باید از محل درآمد خرج شود از سرمایه‌هایمان خرج می‌کنیم.

این نوع برخورد با سرمایه در صنعت پسته مصداقی هم دارد؟

یکی از سرمایه‌های بزرگ این مملکت که عمدتاً در مناطق کویری است ذخایر آبی است که در سفره‌های آبی نسبتاً بزرگ جمع شده و طی هزاران سال اندوخته شده بود. سالانه مقداری آب به این سفره‌ها وارد می‌شد و مساوی مقداری که وارد می‌شد از طریق سیستم قنات‌ها (که از سطح سفره استفاده می‌کرد) خارج می‌شده است. در واقع اضافی ورودی به سفره ی آب زیرزمینی با کمک قنات به مصرف کشاورزی می‌رسید و در نتیجه، سفره پا برجا می‌ماند و می‌توانست در شرایط اضطراری برای مدتی کوتاه برای رفع خطر ملی مصرف شود. طی حدود سه هزار سال گذشته در بیشتر دشت‌های ما قنات‌ها این تعادل شکننده را به نحو احسن برقرار کرده اند.

چه شد که این تعادل به هم خورد؟

تکنولوژی حفر چاه‌های عمیق نفت وارد ایران شد. این تکنولوژی برای بخش کشاورزی گران بود و در ابتدا خیلی از آن استقبال نشد. در واقع ورود این دستگاه‌ها به بخش کشاورزی ابتدا خیلی تدریجی انجام شد. چون هزینه فوری حفر چاه با این دستگاه‌ها بیشتر از هزینه نگهداری قنات‌ها بود. بنابراین صاحب قنات ترجیح می‌داد به‌جای آنکه چاه حفر کند قناتش را نگه دارد. این تا زمانی بود که نفت را ملی نکرده بودیم. به مجرد آنکه این ثروت را در دست گرفتیم، به این فکر افتادیم که چگونه مقدار بیشتری از این ثروت را از زیرزمین در آورده و به دلار در بانک تبدیلش کنیم. اینکه دلار در بانک امنیت ملی بیشتری دارد تا آن ثروتی که ۷۰ میلیون ایرانی رویش نشسته‌اند، کاملاً قابل بحث است.

از نظر شما کدام امن‌تر است؟

آقای آگاه! با این که اقتصاد به عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی دولت مطرح می‌شود، اما ظاهراً هنوز برداشت واحدی از مفاهیم اولیه اقتصاد و حتی حسابداری وجود ندارد. همین طور است؟

بله؛ یکی از مشکلاتی که در ایران داریم آن است که بین هزینه‌های جاری و هزینه‌های سرمایه‌ای تفاوت نمی‌گذاریم. یک نمونه ساده‌اش در کرمان است. در کرمان هر کس که خواست ساختمان سازی کند، شهرداری کرمان می‌گوید: برای هر ملک باید پارکینگ بسازید و یا به جای اینکه پارکینگ بسازید می‌توانید پول ساختش را به شهرداری پرداخت کنید و شهرداری در آن محل پارکینگ می‌سازد. در واقع این مبالغه که شهرداری از مردم می‌گرفت درآمد نبود. این پول می‌بایست در یک حساب نگهداری و موقتاً در کاری که درآمدزاست سرمایه‌گذاری می‌شد تا آن که از محل اصل و سود آن پارکینگ عمومی ساخته شود. ولی شهرداری پول‌های پارکینگ را که یک ذخیره سرمایه‌ای بود خرج نظافت شهر کرد. امروز صاحبان ساختمان از شهرداری پارکینگ طلبکارند و مردم باید هزینه‌ی این سوء حسابداری را با مشکلات ترافیک و آلودگی هوا بپردازند.

قبول دارید نگاه به سرمایه و سرمایه‌گذاری دارد به مرور اصلاح می‌شود؟

نه؛ بی‌توجهی به حفظ سرمایه یکی از مشکلات جدی ایران است. برای اینکه شما بتوانید بگویید که مثلاً در ده سال گذشته پسرقت نکرده‌اید باید حداقل دارایی اولیه شما موجود باشد. اگر اضافه کرده بودید یعنی پیشرفت اقتصادی کرده‌اید. اگر تغییری نکرده باشد یعنی حفظ مال کرده‌اید. اما اگر قسمتی از این مال خرج شده باشد ورشکسته به حساب می‌آید. حال اگر در تمام صنایع ایران چنین اتفاقی افتاده باشد، تمام ایران ورشکسته است. البته این ورشکستگی را می‌توانید مدت‌ها با استفاده از منابع زیرزمینی و روزمینی فرانسلی پنهان کنید. البته این گونه دارایی‌ها برای این نیست که هر کس زودتر از خواب بیدار شود بگوید من مصرفش می‌کنم.

فکر نمی‌کنید مساله فرهنگی است و در طی قرون و اعصار مصرف‌گرایی نهادینه شده است؟

در واقع از طریق فروش نفت و تزریق دلار حاصل از آن به نرخ ارزان در بازار، قیمت دستگاه را پایین آوردیم و هزینه سرمایه‌های احداث چاه عمیق را پایین آوردیم. پس آمدیم از محل ثروت نفتی هزینه احداث چاه را ارزان کردیم. هزینه احداث و لوله گذاری چاه را پایین آوردیم چون آهنگش باید با ارز ارزان از خارج می آمد.

سalam و راه دوم؟

از حدود سال ۱۳۵۲ به بعد تورم دو رقمی ایجاد شد این در حالی بود که ۱۵ سال قبل از آن تورم سالانه اغلب زیر ۲ درصد بود. اما از سال ۱۳۵۲ تا کنون چون نرخ ارز به اندازه تورم رشد نمی کند، در واقع این تورم باعث ارزان شدن نسبی کالا و دستگاه های وارداتی نسبت به کالاها و دستگاه های وطنی گردید. همین تورم دو رقمی و ثابت نگه داشتن قیمت سوخت، روز به روز قیمت سوخت چه نفت، چه گازوئیل، چه گاز طبیعی و هر سوخت دیگری را ارزان جلوه می داد. عملاً دولت هزینه آب کشیدن از چاه را هم از دوش ما برداشت. در واقع از سال ۴۶ یا ۴۷ ماشین آلات و لوله ارزان تر داشتیم و از سال ۵۲ هم یارانه ارزی و یارانه انرژی داشتیم. پس احداث چاه ارزان شد و سوبسید دولتی به هزینه برداشت آب از چاه تعلق گرفت.

بدتر از همه تاثیر این عوامل بر قانونی بود که جلوی حفر چاه را می گرفت. قانون سال ۴۷ برداشت از سفره های دارای بیلان منفی را ممنوع کرد و پیش بینی کرده بود که اگر کسی برداشت کند مجازات شود. یک بخش از این جریمه که نقدی و به تومان بود روز به روز بی ارزش تر می شد و انگیزه اقتصادی برای زدن چاه بیشتر. در زمان تدوین این قانون ایران ۱۵ سال دوره ی غیرتورمی را تجربه کرده بود و در ذهن کسانی که این قانون را نوشتند و تصویب کردند نمی گنجید که چند سال بعد از تصویب این قانون، کشور با تورم دو رقمی، ثابت نرخ ارز و ثابت قیمت انرژی روبه رو شود. این نابسامانی در حسابداری ملی انگیزه برای تجاوز به منابع آبی را به قدری پر سود نمود که هر بنیان اخلاقی، عرفی، ملی و مالی را، که می توانست سد راه از همگانی گردد را در هم شکست.

سalam می شود بیش تر توضیح دهید که منظور تان دقیقاً چیست؟

در زمان شاه مردم می رفتند و از طریق رشوه دادن به مامورین بایگانی آب منطقه ای، فرمها و درخواست هایی را می ساختند و اینها را به کمک رشوه در بایگانی اداره آب مستند می کردند. به عبارتی برای یک چاه دروغی، سابقه ایجاد می کردند.

سalam می خواهید بگویید این تخریب تنها با ایجاد سوابق جعلی اتفاق افتاد؟

نه. از اوایل سال ۵۶ به بعد مردم دیگر به سراغ گرفتن پروانه حفر چاه نرفتند بلکه چاه غیر مجاز می زدند. تا قبل از آن حفر چاه غیر مجاز غیر ممکن بود چون نیروهای ژاندارمری رسیدگی و چاه غیر مجاز را پر می کردند. اما تقریباً از این تاریخ به بعد جو انقلابی شد. شب ها و در تاریکی می رفتند چاه می زدند و دنبال گرفتن مجوز هم نبودند. از یک زمانی

در بعضی از مناطق مانند رفسنجان، برخی افراد با نفوذ دست به صدور پروانه چاه در مناطق ممنوعه زدند. یعنی خود را وزیر نیرو تصور کردند.

سalam با چه هدفی؟

در واقع ساده ترین کاری که سیاستمدار می تواند انجام دهد آن است که به جای اینکه مردم را به سمت ایجاد درآمد حلال هدایت کند، همگی حامیان خود را در برداشت و تخریب منابع ملی - هر چند زودگذر - شریک سازد. برخی چندان متوجه اختلاف بین ثروت و درآمد نبودند و وقتی می گفتند که این کار منابع آب را تخریب می کند منجر به صدها سال بیچارگی نسل های متوالی می شود، جواب می شنیدید که مگر امید به برکت پروردگار نداری! به جای اینکه با توکل زانوی اشتر را ببندند، فقط توکل کردند و زانوی اشتر را نبستند و این خیلی آسان بود و فکر نمی خواست. در واقع به آن بخش از سخنان حضرت رسول و آیات قرآنی که می گوید: خداوند سرنوشت شما را عوض نمی کند جز به دست خود شما، بی توجه بودند.

سalam پس ما با سه روش تخریب مواجه بودیم، یک روش تقلب در سابقه سازی بود، یک روش حفر چاه غیر مجاز و روش دیگر این بود که در منطقه ممنوعه پروانه چاه مجاز می گرفتند و چاه می زدند؟

بله. در دوره های متفاوت، روشهای متفاوتی بوده است. روش سوم مورد اشاره شما در دوره ای است که قانونی وضع شد که فقط اسمش قانون بود. در واقع فساد را که قبلاً با رشوه و یا تجاوز به حقوق دیگران توأم بود، لباس قانون پوشاندند. براساس آن به اصطلاح قانون، تخلفاتی که در گذشته حادث شده بود را بخشیدیم و آینده را هم ناپایدار کردیم. به این نمی توانیم بگوییم قانون، ولی متأسفانه تیر آن "قانون توزیع عادلانه آب" است.

سalam اشاره شما به قانون چه سالی است؟

به قانون سال ۶۲ است. در این قانون به هیچ وجه هیچ جنبه قانونی نمی بینید.

سalam دقیقاً این قانون چه گفته است؟

قانون سال ۴۷ یکی از بهترین قوانینی است که ما داشتیم. منهای اینکه افرادی که آن را نوشتند فکر نمی کردند بعداً ما آدم های پستی خواهیم شد. این افراد با این درک که هنوز نه نرخ ارز قلابی داشتیم و نه نرخ سوخت قلابی داشتیم در قانون پیش بینی کردند که اگر متخلفی پیدا شد به این طریق مجازات شود. اما قانون سال ۶۲ می گوید که نظر دو کارمند وزارت نیرو که آن ها را کارشناس لقب داده اند، بر نظر یک مطالعه چند ساله بر روی یک حوضه آبی اولویت دارد. اگر دو کارشناس وزارت نیرو تشخیص دادند که چاهی برای منابع سفره آبی ضرر ندارد، می توان در منطقه ممنوعه پروانه صادر کرد!

تعداد چاههایی که امروز با پروانه در منطقه ممنوعه احداث شده بسیار بیشتر از چاههایی است که در زمان ممنوعه شدن وجود داشته است. یعنی در دشت ممنوعه ای که با حدود چهارصد قنات و چاه ممنوعه اعلام شده بود، الان چیزی حدود ۱۶۰۰ حلقه چاه پروانه دار وجود دارد.

سalam چرا در منطقه ممنوعه پروانه صادر شد؟

در واقع اغلب سیاست کاری و باند بازی بود. کسانی پروانه را به صورت دستی صادر کرده بودند و می خواستند مورد مجازات قانون قبلی قرار نگیرند. قانون مسوولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ می گفت که کارمند خلاف کار باید شخصاً خسارت وارده به اشخاص را بدهد یا روانه زندان شود. قانون "توزیع عادلانه آب" راهی را برای نجات متخلفان فراهم آورد.

آقای غفوری فرد وزیر نیروی وقت در مجلس می گوید که قانون آب سال ۴۷ یک قانون بسیار بد است که در خدمت سرمایه داران و در خدمت اشخاص فاسد بوده و با کمک این قانون عده ای سرمایه دار زورگو و فاسد بر منابع آبی کشور مسلط شده اند. قانونی که ما می خواهیم تصویب شود قانونی است که می خواهیم با آن احقاق حق کنیم.

سalam کردند؟

در واقع هیچ ماده ای در این قانون برای رسیدگی به این موضوع نیست! فقط می گوید هر کس که در گذشته چپاول کرد کار خوبی کرده. لطفاً کسانی هم که می خواهند اینک چپاول کنند کافی است دو نفر کارمند وزارت نیرو تایید کنند که بی ضرر است. قانون توزیع عادلانه آب هیچ ماده ای ندارد که حتی یکی از اشکالات قانون قبلی را برطرف کرده باشد. نتیجه این قانون نابودی باقی مانده منابع آبی شده است.

سalam این قانون دادن پروانه را تسهیل کرد. اما باز چاه غیر مجاز حفر شد. تا آنجا که در سال ۸۶ یک قانون جدید آمد که به چاههای غیر مجاز پروانه بدهند. فکر می کنید چرا؟

این داستان به یک جنبه های دیگری برمی گردد. بعد از چاه هایی که در جریان انقلاب در این منطقه زده شد، زمانی که قانون توزیع عادلانه آب تصویب شد، در مدت کوتاهی هجمه جدیدی برای حفر چاه غیر مجاز صورت گرفت. چون قانون گفته بود که باید بیابند وجود چاه غیر مجاز را اعلام کنند. لذا در مناطقی که کنترل نبود یا کم بود، بعد از تصویب این قانون تعداد زیادی چاه عجولانه زده شد. به مجرد اینکه بنیه وزارت نیرو تقویت شد اعمال قدرت کرد و جلوی صدور پروانه به چاه های غیر مجاز پس از این تاریخ را در منطقه گرفت. تعداد معدودی پروانه بعد از آن صادر شده که با یک محملهایی صادر شده، مثلاً به عنوان دامداری.

یک راه در ایران داریم که خیلی ساده قوانین را بشکنیم و آن این که استثنای به ظاهر موجه قائل می شویم. در همه زمینه ها این استثنائات وجود دارد. در قانون مدنی ایران نیست که شما اگر خواستید آب بنوشید اجازه دارید که بروید آب را بی ادن مالکش بردارید و بنوشید. ولی شرکت آب و فاضلاب شهر کرمان دقیقاً همین کار را دارد می کند. آب را از بالادست یک سفره آبی که ممنوعه است برمی دارد و می فروشد و برایش مهم نیست که آن طرف هم قنات و چاه دارد خشک می شود.

سalam می گویند باید آب شرب شهر کرمان را تامین کنند؟

اما پیامد کاری که کردند آن است که قرار است هفتاد قنات و چاه مجاز خشک شود. در کرمان یک میلیون نفر دعاگو دارند.

اسلام اینگونه نبوده، عرف قضایی ایران هم اینگونه نبوده است که تعداد حقانیت، بیابورد.

معروف است که ملا نصرالدین گوسفندی را دزدید، کسی به او رسید و گفت تو ملایی و گوسفند می دزدی؟ گفت از محاسن آن میرس! من خواندم که بخشیدن گوشت به مردم بینوا چقدر صواب دارد. گوشت این گوسفند را بین چهل نفر تقسیم کردم و در دفتر اعمالم چهل صواب ثبت شد. یک دزدی کردم یک گناه برابرم نوشته شده و تازه کله پاچه اش هم برای خودم مانده.

این منطق شرکت آب و فاضلاب کرمان و وزارت نیروی امروز ماست. می گوید من حق دارم بروم بالادست هر سفره آبی یا رودخانه آب بردارم - آبی که سابقه چند هزار ساله داشته تقسیم نامه داشته و تا قطره آخرش حساب داشته است - در مورد زمین کسی این کار را نمی کند. من یک زمین دارم اگر کسی آمد گوشه زمین من یک آلونک ساخت من بلافاصله می روم شکایت و تخریب و غیره. ولی در مساله آب شما نشستند اید دم گلوخونی و مزرعه‌ای با سابقه هزار ساله یا دو هزار ساله در آنجا دارید، شما اطلاع ندارید که وزارت نیرو در ارتفاعات دارد چه می کند؟ می گویند صنعت بهتر از کشاورزی است. بله شاید صنعت مقدس باشد. ولی کسی نگفته ما می توانیم برای انجام کار مقدس دزدی کنیم! اگر کاری مقدس است متولی خیر بودجه بگذارد و آب را خریداری کند.

برای شهر رفسنجان آب آورده‌اند، برای شهر کرمان آب آورده اند ولی متاسفانه این برداشت آب به ضرر و زیان دیگری توام بوده و متضرر تا دیرزمانی از این اضرار بی اطلاع نگه داشته شده است.

Salam شاید یک مصداق دیگر نگاه نادرست به دارایی در صنعت پسته؛ سوء مدیریت و از بین بردن دارایی های تجربی صنعت پسته بود. اگر به کاهش صادرات پسته ایران به اروپا از ۸۵ هزار تن در سال ۱۳۷۵ به کم تر از ۱۵ هزار تن توجه کنیم و به این اندوخته تجربی بعنوان دارایی نگاه کنیم. آیا می شود ادعا کرد این دارایی های صنعت پسته از بین رفته است؟

باید عمیقاً نگاه کنیم که این دارایی در اروپا از چه محلی تغذیه شده بود. یکی از محل ارز و انرژی ارزان و دیگری از محل برداشت بی رویه از منابع حیاتی آب تجدید ناپذیر.

Salam خوب این را استفاده کردیم و پسته تولید کردیم؟

بله، پسته تولید کردیم و چون با یارانه های زیاد تولید شده بود، ارزان فروختیم تا بازاریابی کنیم. در اوج تولید قریب نود هزار تن سالانه پسته در اروپا خورده و به فضولات تبدیل شد. چیزی که برای ایران می بایست باقی بماند، بازار آتی این کالا بود.

Salam در هر حال دارایی ما به بازار تبدیل شد. ولی الان وجود ندارد! دارد؟

نه. برای اینکه زمینه‌ی تولید را از بین بردیم. آمار را شما بهتر دارید که ۲۷۰ هزار تن تولید داشتیم. فکر کنم حدود ۲۳۰

هزار تن از آن در استان کرمان بود. الان متوسط سال‌های اخیر استان کرمان ۱۰۰ هزار تن شده است. با هزینه کردن منابع مان بازاری به وجود آوردیم. ما می بایست از این به بعد در این بازار سود می کردیم. باید به اندازه بازاری که ایجاد کردیم تولید کالا می داشتیم و کالا را می بایست به قیمتی می فروختیم که هم سود تجاری در آن باشد و هم با استهلاک گیری، منابعی را که از بین بردیم ذخیره گیری می کردیم.

من به عنوان یک صادر کننده که در آن زمان فکر می کردم دارم برای ایران افتخار آفرینی می کنم، امروز که به خودم نگاه می کنم می بینم اشتباه می کردم. تا زمانی که با شما مصاحبه نکرده بودم متوجه خیانت خودم نشده بودم. در مصاحبه قبلی شما از من پرسیدید که چه شد که صادرات ایران به اروپا در یک دوره ۲۰ ساله این قدر افزایش یافت؟ این سوال مرا به فکر انداخت. جواب این است که باغ داران جدید در همدستی با دولت آب‌های زیر زمینی و منابع نفتی مان را صرف تولید کالایی شان کردند که مثل مال مسروقه گنجی باد آورده بود و به ذات خود قابل تداوم نبود. در این دوران خرید و صادرات این کالا بیش تر به مال خری نزدیک بود تا به تجارت. نتیجه ی این مال خری مقداری فضولات در سیستم فاضلاب شهری اروپاست و نه اندوخته بازاریابی یک صنعت پرافتخار. حاصل ۲۰ سال از عمر من بازاری است که امروز کالایش را نداریم که تولید کنیم، چون آب هایمان را از بین بردیم و امروز مردم آمریکا دارند از این سرمایه گذاری ما در بازاریابی استفاده بسیار خوب می برند. شاید اگر روند پایدار کشت پسته در استان کرمان ادامه می یافت و توسعه آن به جای تخریب منابع آبی استان با تشویق به کشت در استان های دیگر صورت می گرفت دیگر امروز در این شرمساری به سر نمی بردیم.

Salam درواقع ما منابع مان را تخریب کردیم که به یک بازار تبدیلش کنیم. اما این تبدیل و مصرف را به گونه ای انجام دادیم که الان بازار را نمی توانیم نگه داریم و درواقع برای دیگران بازار ساختیم؟

بله؛ گرچه از بازار یابی اندوخته ای نداریم در عوض خانه ی برخی کشاورزان در مناطق روستایی رفسنجان در ایران نظیر ندارند. در بعضی از روستاهای رفسنجان خانه‌هایی وجود دارند با زیر بنای مفید ۷۰۰ یا ۸۰۰ متر. این مترها را با گاز مفت دارند گرم و سرد می کنند و سیستم اسپیلت و ایر کاندیشن دارند. اندکی از منابع اتلاف شده به سفر مشهد، سوئیس، سوریه تبدیل شده، مقداری هم تبدیل شده به خانه های اعیانی در ده. اگر ما یک روزی حذف یارانه‌های غیر مستقیم را ببینیم، برخی از کشاورزان به ظاهر مرفه رفسنجان دیگر حتی هزینه نگهداری این خانه ها به هیچ وجه در توانشان نیست.

Salam خانواده آگاه هم جزء همین تولیدکنندگان هستند! از دیرباز از پیشروان صنعت پسته بوده‌اند چه در تولید و توسعه باغات و چه در صادرات پسته. این موضع شما برای من خیلی جالب است. چطور می شود این افتخارات را انکار کرد؟

آن چه که در دوران پدر و برادران گذشت ایشان می توانند به هر گامی که برداشتند افتخار کنند. اما اینک ما راجع به

دوره رواج صادرات به اروپا صحبت کردیم. در این دوره من در یک خیانت بزرگ شرکت کردم، ولی کاری که تا قبل از آن تا دهه پنجاه شده بود از بزرگترین افتخارات ایرانی ها است. ایرانی ها (و نه فقط مردم کرمان) با یک تولید پایدار با سیستم قنات و با هزینه انرژی کم و اشتغال زیاد، کالایی را تولید می کردند که در بازار جهانی با رقابت می توانستند آنرا بفروشند. سوبسید هم در کار نبود. نه سوبسید انرژی و نه سوبسید نفت و نه سوبسید ارز. بله آن دوره، دوره خدمت بود.

Salam ولی بعد از آن خیانت بود؟

هر ظلمی که شما نسبت به طبیعت و زیست بوم پیرامون خود، روا داشتید، سزای آن را در آینده خود یا فرزندان تان خواهید دید. ما زیستگاه خودمان را یعنی جایی که سه هزار سال تا به حال در آن بوده ایم و یک فرهنگ با دوامی را در آن بوجود آورده ایم، به دست خودمان به نابودی کشانیدیم. چطور می توانیم بگوییم که خدمت کردیم؟ ۴۰۰ سال حمله مغول نتوانست با قنات جلگه ی ایران - این مظهر ثروت ملی و پیوستگی فرهنگی تمدن ایرانی - آن کند که ما خود در ۴۰ سال با توجیه "توزیع عادلانه" کردیم.

باز هم عرض می کنم همین امروز هم اگر دولت از الگوی کشت، تخصیص و عبارات توده ای مشابه دست بر دارد و از این تئوری ها که موجب گول زدن عام و تخصیص منابع به گروه های خاص است دست بکشند، به هیچ کالایی سوبسید ندهند و اگر دولت بگذارد که قیمت ها را بازار تعیین کند، در آن صورت معلوم خواهد شد که تولید فولاد به صرفه است یا مس یا نساجی؟ تولید گندم به صرفه است یا تولید پسته؟ در آن شرایط تولید کالاهای کشاورزی می تواند افتخار آفرین و صادر کننده آن لایق ستایش باشد.

Salam پس شما باید با توزیع عادلانه در آمد نفت هم مخالف باشید؟

بله، من ثروت نفتی را درآمد نمی بینم که عادلانه مصرف شود. اگر خواستیم نفتمان را هم از بین ببریم همان کاری را بکنیم که آقای احمدی نژاد کرد. گفت بهتر است پول نفت را بین مردم تقسیم کنیم. من نمی گویم که تقسیم کردن بهترین کار است ولی قطع یقین عرض می کنم از اینکه ما پولدارها زیر عنوان عامه پسند یارانه ی انرژی سهم همه اقشار را بدزدیم، آن تقسیم خیلی بهتر است. در واقع در پناه این رانت هاست که یک گروه فولاد را نسبت به پسته توانا تر در خرید آب تصور می کنند و عده ای دنبال خودکفایی گندم و حتی پنبه می دوند. پاسخ این که چه صنعتی در مصرف بهینه آب سرآمد است، زمانی قابل محاسبه است که رانت های ارز و انرژی و وام بانکی از سیستم اقتصادی مملکت حذف گردد.

من می دانم که تا سال ۵۰ تولید پسته خیلی به صرفه بود. ولی از زمانی که عوامل بازار تقریباً از دست هر فرد عاقلی خارج شد و تبدیل شد به عوامل افرادی که به عنوان نیروهای خبره، دست آدم اسمیت را از اقتصاد مملکت کوتاه کردند و دست های پلید خودشان را گذاشتند جای دست های آدم اسمیت، موضوع فرق کرد. تا زمانی که منطق حکمفرما نباشد شما نمی توانید مزیت نسبی هیچ کالایی را بصورت رقابتی

می ساختم تا بلکه پروژه ناتمام اصلاحات اقتصادی دوران هاشمی را بتوان در چارچوب اقتصاد مقاومتی پیاده و برای همیشه نقش زیان بار اتکا به صادرات نفت را بر همگان آشکار می کردم.

من شک ندارم که بزرگ مردان حکومتی خواهان اقتصادی تولیدگر و مستقل از برداشت بی رویه ی ذخایر نفت و گاز کشورند. اما وزنه ۲۵ میلیونی عائله ی دولت یعنی کارمندان و خانواده شان تبدیل به دغدغه ای جدی در ذهن ایشان شده است که هر چه زمان بگذرد رهایی از آن دشوارتر می گردد. اوج مساله را زمانی درمی یابیم که بالاترین مقام حکومتی می گوید: ۱۷ سال پیش که من در حضور هیات دولت جدید خواستار هدفگذاری اقتصاد بدون نفت شدم تکنوکرات های حاضر در جلسه به من لبخند انکار زدند.

سینا و سخن آخر؟

ما امروز معادل ۶ میلیون بشکه در روز نفت و گاز طبیعی از ذخایر برداشت، مصرف یا صادر می کنیم. ارزش سالانه برداشت از ذخایر بیش از ۲۲۰ میلیارد دلار است. این چیزی در حدود ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی ایران می باشد. یعنی اگر اشتغال را در بخش تولید و خدمات در نظر بگیریم، بسیار اندکی از تولید ناخالص داخلی به اشتغال تعلق دارد. ایران در مقابل مصرف یک بشکه نفت ۲۳۵ دلار تولید ناخالص داخلی دارد. این عدد در مورد کشور سوییس ۳ هزار و ۸۰۰ دلار یعنی بیش از ۱۶ برابر ایران است. این قطعاً یک بیماری مهلک است که باید در رفع آن از هیچ فداکاری و جراحی دریغ نورزید.

متأسفانه این جراحی باید به دست همان کسانی صورت گیرد که از راه برداشت و صدور نفت زندگیشان تأمین می شود. اینان تقریباً به طور یکپارچه با ادامه روش فعلی تاراج منابع در همه ی زمینه ها موافقتند. زندگی بسیاری از دولت مردان، کارشناسان و حتی اقتصاددانان ما از همین محل تأمین می شود. رسانه های داخلی و خارجی و روزنامه های کثیرالانتشار ما افراد محروم جامعه را می ترسانند که اگر قیمت انرژی گران شود، تو بدبخت خواهی شد. چه کسی بدبخت خواهد شد؟ کسی که مصرف یارانه های انرژی اش در ماه ممکن است به هزار تومان یا دو هزار تومان یا پنج هزار تومان هم نرسد؟ یا کسی که در وضع موجود ماهانه میلیاردها تومان یارانه انرژی می گیرد؟ می گویند ارز ارزان شود، اگر لازم شد نوکری هم می کنیم. تنها راهی که وجود دارد استفاده از شرایط بحرانی برای شروع اصلاحات است. دو مرتبه چنین موقعیتی را ارزان فروختیم؛ یکی بحران اقتصادی به دنبال جنگ هشت ساله و دیگری تحریم نفتی آمریکا.

چه کسانی لازم دیدند در قرارداد اخیر ژنو که برای نخستین بار در سطح عالی با آمریکا مذاکره می شد، در متن توافق نامه با بلوک غرب به رهبری آمریکا بگنجاندند که اجازه دهید دو صنعت پتروشیمی و خودروسازی را از تحریم ها معاف گردانند. اگر اقتصاد بازار حاکم بود، میزان خسارتی را که این دو صنعت به منابع ملی وارد می آورند و رانت خورانی که از قبل این دو صنعت تغذیه می کنند ابزاری برای استتار نمی داشتند.

اقتصاد دستوری مشاهده کردند. به طور مثال محتسب که باید وی را نیروی انتظامی زمان گذشته دانست، می توانست در زمان خود کفاشی را به جرم گران فروشی تعزیر نماید. اما در تولید کالایی تولیدکنندگان کفش بسیارند و قیمت کالای ایشان را رقابت در بازار تعیین می کند. این قیمت ممکن است باعث سود برخی از تولیدکنندگان و زیان برخی از ایشان گردد و نهایتاً چنانچه بیش تر تولیدکنندگان را متضرر ساخت، عرضه کاهش و قیمت خود به خود افزایش پیدا می کند. حال اگر در این بازار محتسب بخواهد قیمت گذاری کند، و فروشندگانی را لایق تعزیر بداند اساس این بازار از تعادل خارج و قیمت سلیقه ای مانع از تنظیم عرضه و تولید خواهد شد. اما این ساده انگاری و آن توده ای گری دست به دست هم داده و تعزیرات حکومتی را زنده نگه داشته است.

سینا تولیدکننده و صادرکننده به هر حال باید تولیدش را بکند. در این فضا چه کار می توانست بکند؟ چرا باید خودش را به خیانت متهم کند؟

در تمام دنیا تصمیم های مهم را در بحران ها می گیرند. یک خاصیت این بشر قاصر و کم ظرفیت آن است که در شرایط عادی به فکر عاقبت خودش نیست. یک اقتصاددان آمریکایی در اوائل قرن بیستم مطالعه ای می کند با این موضوع که تصمیم های سرمایه گذاری در زیربناها که نیاز به فداکاری عامه مردم دارد، در گذشته در شرایط بحران اقتصادی و یا خاتمه یک جنگ مهم گرفته شده است.

سینا آیا در ایران در هیچ دوره ای زمینه برای فرار از تئوری راه رشد غیر سرمایه داری فراهم بوده است؟

زمان آقای هاشمی رفسنجانی جنگ تمام شد و عمر دولت قبلی با آن زمینه ی فساد عظیمی که متأثر از توزیع کالا و نه خرید و فروش آن بود، سر آمد. من فکر می کردم که اقتصاد مملکت در اثر شیوه غلط تأمین منابع لازم برای دفاع مقدس آسیب دیده، و اینک لازم است ملت ایران را برای اصلاحات اقتصادی از طریق سختگیری ملت به خود و سختگیری و کوچک سازی بدنه دولت آماده کرد. حس غرور ملی در ایران به خاطر جنگ، و به خاطر هشت سال دفاع مقدس طوری بالا بود که به جای اینکه بگوئیم مردم شما که جنگ را تحمل کردید حقتان است از امروز باید وضعیتان خوب شود و بخورید و شما باید به رفاه برسید (چیزی که در دولت آقای هاشمی تبلیغ شد)، باید مقابله با سلطه گران را که در تمام دوران جنگ از جنایات صدام پشتیبانی کرده بودند، به یک ارزش تبدیل و فرصت کافی برای اصلاحات واقعی تلقی می کردیم. هر پدیده اصلاحات اقتصادی در آغاز با نابسامانی و کاهش اشتغال مواجه است. تنها در صورتی که ملت اراده ی استقامت برای یک دوره ی ۳-۴ ساله را داشته باشد، سرمایه گذاری در رشته های جدید که با اصلاحات اقتصادی با صرفه شده اند، زمینه ی رشد اشتغال و دستیابی به اهداف اصلاحات را ممکن می سازد.

در زمان آقای احمدی نژاد و اوج تحریم ها هم نباید به مردم می گفتیم که این تحریم ها کاغذ پاره است. اگر من بودم بر تاثیر تحریم ها در کاهش سطح زندگی سرپوش نمی گذاشتم بلکه از تحریم ها پرچم مقاومت و ایستادگی در مقابل ظلم

تعیین بکنید و هر کس بگوید که من مزیت نسبی یک کالا را تعیین کردم به او خواهیم گفت یک شیاد بزرگ!

شما چه می دانید قیمت گوجه فرنگی، اگر یارانه ها را برداریم چند خواهد بود؟ تا زمانی که این یارانه ها باقی است چطور می توانید نرخ هزینه زندگی و خط فقر را در تهران تعیین کنید؟ خط فقر در تهران مصنوعی است. چون گوجه فرنگی اش از جیرفت با نفت مفت و گازوئیل مفت بار زده می شود و می رود به تهران. کشاورز دارد با این گاز زندگی می کند. کارخانه دار این گاز را مصرف می کند. اگر ما هم اکنون گاز را هر متر مکعب ۵۵ سنت در مرز ترکیه می فروشیم و این گاز در ترکیه به کارخانه ها ۶۴ سنت فروخته می شود، چرا آن را به کارخانه های داخلی مان هر متر مکعب دو سنت و نیم بدهیم؟ با فروش گاز دو سنت و نیم به عنوان سوخت یک کارخانه ی پتروشیمی یا فولاد یا سیمان، چگونه می توان از عدالت اجتماعی دم زد؟ چگونه می توان پرداخت ماهانه ۱۵ میلیارد تومان یارانه ی غیر مستقیم به صاحبان یک کارخانه سیمان را توجیه کرد؟

سینا چرا ما ایرانی ها با مفهوم اقتصاد بازار بیگانه ایم؟

من بچه که بدم کفش فروشی و لباس فروشی در کرمان وجود نداشت. آقای بود در کرمان که کفاش ماهری بود. می رفتیم آنجا و روی مقوایی اندازه پیمان را می گرفت و تست می کرد و با یک بد قولی یا خوش قولی می رفتیم و کفش دوخته را می گرفتیم. اگر پدرم می خواست یک قیچی درختچین تهیه کند، به یک آهنگر مراجعه می کرد. یعنی در کرمان که من شصت سال پیش را به یاد دارم غیر از ادویه و پارچه کارخانه ای، عمدتاً در مابقی کالاها بین مصرف کننده و تولیدکننده رابطه مستقیم وجود داشت.

اقتصاد به معنای امروز کلمه با تولید کالا شروع می شود. این پدیده در ایران بسیار جدید است و عمدتاً از دهه ی ۱۳۳۰ به گرایش عمده ی اقتصادی تبدیل شده است. یعنی جدا شدن تولیدکننده از مصرف کننده و قرار گرفتن خریدار و فروشنده بین این دو. شما اگر امروز بیل بخواهید می روید دم مغازه بیل فروشی و بیل کارخانه ای می گیرید. کت و شلوار بخواهید می روید دم مغازه کت و شلوار فروشی و خرید می کنید. هزاران تولیدکننده و هزاران مصرف کننده در این بازار تنها از طریق قیمت سهم می یابند. این بازار آدم اسمیت است. متأسفانه رواج عملی تولید انبوه کالا در ایران هم زمان با اوج گرفتن افکار توده ای و تئوری "راه رشد غیر سرمایه داری" بود. به عبارتی، روشن فکران و دولت مردان و حاکمان ایران برای خوشایند همسایه شمالی و یا فریب وی به طور یکپارچه پذیرای اقتصاد دستوری گردیده و با حذف بازاریان از چرخه ی تصمیم گیری اقتصادی در راه روی درک اقتصاد بازار که همان تئوری دست پنهان آدم اسمیت می باشد، را بستند. البته خرج ذخایر نفتی و آبی کشور، این دولت مردان را از گزند توده مردم برای دوران طولانی در امان داشت.

متأسفانه دولت مردان جدید که فقط با سابقه ی اقتصاد تولید به مصرف آشنا بودند و منابع اطلاعاتی آنها به دوران قبل از اقتصاد کالایی باز می گردد، نکات مشترک زیادی در آن